شرق روزنامه
instagram:sharghdaily1 twitter:sharghdaily youtube:sharghdaily Telegram:ShargDaily aparat:tasvirshargh www.sharghdaily.com

نگاه

مروری بر «عصر سرمایه» اریک هابسبام

وقتی جهان وارد دوره امپریالیسم شد

جوادلگزیان

اریک هابسبام (۹ ژوئن ۱۹۱۷ – ۱ اکتبر ۲۰۱۲) تاریخ‌نگار انگلیسی، در «عصر سرمایه: ۱۸۴۸ – ۱۸۷۵» که دومین جلد یک سه‌گانه شامل دو جلد دیگر یعنی «عصر انقلاب: اروپا ۱۷۸۸–۱۸۴۸» و «عصر امپراتوری: ۱۸۷۵–۱۹۱۴» است، نگاهی دارد به بخش دیگری از قرن طولانی نوزدهم. در نقطه شروع کتاب هابسبام انقلاب ۱۸۴۸ را اوج و حاصل منطقی انقلاب دوگانه یعنی انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه و همزمان با آن انقلاب صنعتی انگلستان می‌داند؛ انقلابی که به تعبیر هابسبام حاصل فقرای زحمتکش بود: هزار و هشتصد و چهل و هشتِ معروف به «بهار خلق‌ها» اولین و آخرین انقلاب اروپایی به معنای (تقریبا) حقیقی کلمه بود. تحقق رودکفر رؤیاهای چپ، کابوس‌های راست، برافتادن تقریباً همزمان رژیم‌های کهن در قسمت عمده اروپای قاره‌ای در غرب امپراتوری‌های روسیه و ترکیه، از کینه‌های تا بالرمو، از برسوف تا بارسلونا. این انقلاب هرچند به گفته هابسبام در همه‌جا به‌جز فرانسه به‌سرعت شکست قطعی خورد، اما توازن قبلی را درهم ریخت و شکل عوض شد. انقلاب سیاسی عقب نشست، انقلاب صنعتی پیش رفت، و به این ترتیب در دهه ۱۸۶۰ کلمه‌ای جدید به فرهنگ اصطلاحات اقتصادی و سیاسی جهان وارد شد: «سرمایه‌داری» پیروی جهانی سرمایه‌داری مضمون اصلی تاریخ در دهه‌های بعد از سال ۱۸۲۸ است. این پیروزی جامعه‌ای چه اعتقاد داشت رشد اقتصادی مبتنی است بر فعالیت خصوصی رقابتی، موفقیت در خرید همه چیز (ازجمله کار) در ارزان‌ترین بازار و فروش در گران‌ترین بازار. بسامور بر این بود که اقتصادی که بر چنین مبانی قرار داشته باشد و بنابراین طبعاً بر رشد و گسترش مطمئن طبقه‌ای بورژوا با شود که موقعیت اعتبایش از ارزی، امتیازات و هوشمندانی نشئت گیرد و به موجب این مواد استمرار یابد. منجر به خلق جهانی می‌شود که به‌قطع جهان وفور نعمت مادی با توزیع مناسب است بلکه جهان رشکوری و عقل است و فرصت‌های انسانی بیوسته رو به رشد، پیشرفت علوم و هنر و خلاصه جهان پیشرفت مادی و معنوی متداوم و شتاب‌گیرنده... بازترین جبهه جشمگیر این دوره اقتصادی و فنی بود. از نگاه هابسبام در ادامه اقتصاد سرمایه‌داری به چهار طریق مهم دگرگون شد. اول آنکه اکنون وارد عصر تکنولوژی جدیدی می‌شویم که بدون با اختراعات و رونق‌های انقلاب صنعتی اول تعیین نمی‌شود؛ عصر منابع جدید نیرو (بسرق و نفت، توربین و موتور دروسوز). عصر ماشین‌آلات جدید مبتنی بر مواد جدید (فولاد، آلیاژها، فلزات غیرآهنی). عصر صنایع نوین مبتنی بر علم، از قبیل صنعت توسعه‌یابنده شیمی آلی. ثانیا اکنون مدام بیشتر وارد اقتصاد بازار مصرفی داوطلب شد. دلی حتی در شکل لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی تعدیل‌شده هنوز امکان‌هایی فراوان داشت. این ساختار در کشورهای تحت سلطه، توسعه‌یافته، عقب‌مانده و قابیه و آنهایی که مانند روسیه هم در جهان قاتحان و هم در جهان قربانیان بودند، تفاوت داشت. آنجا رکود بزرگ، باعث پیدایش عصر انقلابی قریب‌الوقوع شد. ولی یکی دو نسل بعد از سال ۱۸۷۵ به نظر می‌رسید جهان بورژوایی فاتح به حکومت مستحکم تبدیل شده است. البته عدم‌اطمینانی نفس این بورژوای اندکی کمتر از قبل بود و شاید در مورد آینده اندکی نگران‌تر بود. شاید با درهم شکسته‌شدن نفس یقین‌های قبلی قدیمی سردرگم‌تر شده؛ یقین‌هایی که (به‌خصوص بعد از دهه ۱۸۸۰) متفکران، هنرمندان و دانشمندان با وجود بمخاطره به قلمروهای ذهنی جدید و دردسرساز بر آن تأکید دارد. اما بقینا «ترقی» هنوز بهطور اجتناب‌ناپذیر و به‌صورت جوامع بورژوایی- سرمایه‌دارانه و به معنایی کلی لیبرال ادامه داشت. «رکود بزرگ» فقط یک میان‌پرده بود.

عصر سرمایه
اریک هابسبام
ترجمه علی‌اکبر مهدیان
انتشارات اختران

روایت فلسفی تامس هاردی

شرق: تامس هاردی از نویسندگان شاخص ادبیات کلاسیک انگلستان است که آثار او سال‌ها پیش در ایران هم شناخته شده و آثاری از او توسط مترجمان مختلف به فارسی برگردانده شده است. ابراهیم یونسی ازجمله مترجمانی است که در سال‌های حبانش به سراغ ترجمه چند کتاب هاردی رفته بود. «جود گمنام»، «تسس دوربریل» و «به دور از مردم شوریده» رمان‌هایی از هاردی است که با ترجمه یونسی به فارسی منتشر شده‌اند.

«جود گمنام» از آثار شاخص هاردی به شمار می‌رود. این کتاب روایت جود فاولی است که آرزوی تحصیلات دانشگاهی را در سر دارد. کرایست‌مینستر شهری است دانشگاهی و خیال‌انگیز که جود می‌خواهد به آنجا برود. اما بر سر راه این آرزو مانعی هم وجود دارد و آن کشف احساس ناشی از همدمی با زنان است. جود آرزوی وصال زنی با نام آرابلا را هم در سر دارد اما این همه مسئله نیست. چراکه حضور دخترعموش هم وجه دیگری از ماجرا محسوب می‌شود. جود در میان دوراهی بزرگی گیر می‌کند و کشمکشی دشوار در زندگی‌اش شکل می‌گیرد. «جود گمنام» در یک سده گذشته همواره مورد توجه و بررسی منتقدان بوده و بحث‌های ادبی و اجتماعی زیادی درباره آن درگرفته است. این رمان تمام ویژگی‌های یک اثر کلاسیک را در خود دارد و از این‌روست که در تاریخ ادبیات انگلیسی جاودانه شده است. دی. اچ لارنس که همواره از ستایش‌کنندگان هاردی بوده است، به «جود گمنام» و به‌خصوص شخصیت‌های داستانی‌اش توجه زیادی داشته و به بررسی امیال و آرزوهای این شخصیت‌ها پرداخته است. تری ایگلتون نیز در مقاله‌ای به این رمان پرداخته و پس‌زمینه اجتماعی آن را مورد توجه و بررسی قرار داده است. در بخشی از این رمان می‌خوانیم: «غرش و مقصد نویسنده‌اند که از احوال و اعمال دیگران می‌نویسد لزوما از او نمی‌خواهد که در مورد بحثی که پیش‌تر آمد به اظهارنظر شخص مبادرت ورزد. در اینکه این زوج -در فواصل بین افسردگی‌ها- شاد و سعادتمند بودند تردیدی نیست؛ ظهور نامنتظر بچه جود هم به خلاف آنچه در بدو امر نموده بود، واقعه چندان ناگواری نبود از کرد دنیامد و حتی دلبستگی و علاقه‌های متعالی و مهذب و مبتنی بر ایثار را نیز وارد زندگی‌شان کرد و آن‌قدر بر سعادتشان افزود به آن آسیب نرساند. اما، این طبیعت حساس و نگرانی که داشتند، ورود این پسربچه طبعاً نگرانی‌هایی را در مورد آینده با خود آورد. خاصه که درحال‌حاضر به طرز شگفتی از کلبه همدمهای دوران کودکی جاری می‌نمود. اما جود و سو کوشیدند دست‌کم تا چندی نگرانی شدیدی درباره آینده را به کناری نهند. در بخش عیادی وسکس، شهرکی قدیمی هست که آنه تا ده‌ها قرن جمعیت دارد. این شهرک را می‌توان استاک-بیرهیلر خواند. این شهرک با کلیسای قدیمی زشت و رنگ‌ورواخته و حومه‌ای که خانه‌های آن از آجر سرخ پوشیده شده است، در میان کشتزارهای وسیعی جای دارد که از خاک گچ‌آلوده تغذیه می‌کنند؛ نزدیک به مرکز منلئی فرحی که به کوته آن را شهرهای آدبریکهام و بینتونسر و بایکاه نظامی مهم کوارترشات تشکیل می‌دهند. شاهراه بزرگ لندن از میان آن می‌گذرد، نزدیک نقطه‌ای که راه در آن به دو شعبه منقسم می‌شود. این دو شاخه چون بیست میلی در سمت غرب از هم دور شدند، از نو به هم می‌پیوندند. این انشعاب و اجتماع، بیش از ظهور راه‌آهن، اغلب میان مسافرانی که با ارابه سفر می‌کردند بر سر انتخاب مسیر موجب مشاجره و جدل بسیار می‌گردید اما این بحث‌ها و جدل‌ها اساسی‌تر بود زاع مباریان‌پردار و ارابه‌ران مسافربر و کالسکه‌بی پست که طرف‌های بحث بودند، مردم و رفقاند و احتمالا در میان ساکنان استاک-بیرهیلر احدی نباشد که بداند راهی که از شهرکش به دو شاخه منشعب می‌شود دو سرش هرکز به هم متصل می‌شوند یا نه. جون حلا دیگر کسی از این شاهراه غربی عبور نمی‌کند».

«تس دوربریل» نیز رمانی است که مورد توجه زیاد منتقدان بوده و سیمون دیووال آن را «انری مافوق فلسفی» نامیده بود. جود هاردی نیز به این رمانش علاقه زیادی داشت و وقتی کار نوشتن آن را تمام کرد گفته بود: «بهترین استعدادم را در این کتاب ریخته‌ام». او این رمان را در سال ۱۸۸۸ در دورچستر و پس از ساخت نواحی روستایی دورست و دیدن زوال آن نوشت. در ابتدا، وی دچار مشکلی بود که سرانجام به توفیق دوشکل رفاحت تجارز تغییراتی در نسخه دست‌نویس اعمال کرد و آن را به دیجیتال فروخت. پس از چاپ، رمان با ستایش زیادی از سوی منتقدان روبه‌رو شد و این رمان در واقع نقشی مهم در شهرت هاردی داشت. در ترجمه فارسی «تس دوربریل»، نقدی هم از ورجینیا بوکهاند شده که در بخشی از آن می‌خوانیم: «بعضی نویسندگان ذاتا از همه چیز آگاهانند. دیگران از بساری چیزها ناآگاهند. عده‌ای همچون هنری جیمز و فلوبیر، هم می‌توانند از مزایایی که استعدادشان به آنها رمان می‌آورد بهترین بهره‌برداری را ببرند و هم نبوغشان را در طی خلق اثر مهار کنند، اینان از همه امکانات هر موقعیتی آگاهاند و هرگز عاغفلگیر نمی‌شوند. از سویی دیگر، احساس می‌شود که نویسندگان ناآگاه، مانند دیکنز و اسکاتت، ناگهان و بی‌رضایت خودشان برگشیده و به پیش رانده می‌شوند. موج که فروپی‌نشیند، آنان نمی‌دانند چه رخ داده است یا چرا رخ داده است. هاردی را باید در میان اینان قرار داد- و این سرچشمه قدرت و ضعف اوست. گفته خود او، لحظه‌های شهود، دقیقا آن قطعه‌های خلق زیبایی و قدرت شگرف را توصیف می‌کند که در هر کتابی که او نوشت می‌توان یافت. با فعال‌شدن ناگهانی قدرتی که نه ما می‌توانیم پیش‌بینی‌اش کنیم، و نه چنین می‌نماید که مهارش به دست اوست، صحنه‌ای از بیقه صحنه‌ها جدا می‌شود.

تامس هاردی آخرین رمان‌هایش را در اواخر قرن نوزدهم نوشت و در همان دوران کودکی دیدن شهر روی آورد که موفقیت چندانی در این عرصه به دست نیاورد. او در آن دوران به سرودن شعر می‌پرداخت و سرانجام در سال ۱۸۶۵ شعری از او با عنوان «چگونه سرایی برای خود ساختم» منتشر شد. بااین‌حال نشریات قابل زیادی به شعرهای هاردی شناس نداشتند و از این‌رو او به ناچار به نوشتن داستان‌های متنوع روی آورد و داستانی با نام «مرد بینوا و بانو» نوشت که رمانی شزالود بود که البته این نیز با موفقیت همراه نبود. کتاب‌های بعدی هاردی نیز به همین سرنوشت دچار شدند تا اینکه در سال ۱۸۷۳ بالاخره یکی از رمان‌هایش با موفقیت همراه شد. «یک جفت چشم آبی» عنوان این رمان بود که بعد از آنکه در لندن به چاپ رسید، در نیویورک هم منتشر شد و در آمریکا با استقبالی خیلی بیشتر از انگلستان همراه شد. بعد از آن هاردی به‌طور جدی‌تری به نوشتن رمان پرداخت و آثار زیادی منتشر کرد. بااین‌حال هاردی اصول خود را شاعر می‌دانست و بعد از آنکه به‌عنوان رمان‌نویس جایگاه خود را یافت باز به سراغ شعر رفت.

گفت‌وگو با کاوه میرعباسی درباره ژانرهای ادبی و هنری

دیالکتیک ژانرها

کاوه میرعباسی در طول چند دهه‌ای که به ترجمه مشغول است چند رمان به فارسی برگردانده که هر یک نقطه سرآغاز یک ژانر یا مکتب ادبی به شمار می‌رفتند. «قلعه اوترانتو» و «هوراس والپول»، «قلمرو این عالم» از آلخو کارپانتیه، «پیراه» از ژوریس کارل اوئیسمانس و «نادیا» از آندره برتون عناوین این اثر هستند که میرعباسی در سال‌های مختلف آنها را ترجمه کرده است. ترجمه این آثار هم از حیث جایگاه‌شان در تاریخ ادبیات و هم به لحاظ ارزش‌های ادبی‌شان قابل توجه‌اند. با کاوه میرعباسی درباره این آثار و به‌طور کلی روند شکل‌گیری و تکوین ژانرهای ادبی و هنری و تاثیری که این ژانرها بر یکدیگر داشته‌اند، گفت‌وگو کرده‌ایم. او در بخشی از این گفت‌وگو درباره شکل‌گیری ژانرهای ادبی و هنری می‌گوید: «هیچ چیزی خلق‌الساعه نیست و یک روند تدریجی وجود دارد. نوعی دیالکتیک وجود دارد که طی آن تغییرات کمی به تغییرات کیفی تبدیل می‌شوند. این تغییر کیفی به

پیام حیدرقزوینی

وابسته اندیشه یک یا چند نفر رخ می‌دهد که به ویژگی‌های مورد نظرشان سوررئالیسم می‌دهند و آنها را بپراسنه می‌کنند اما هیچ چیزی یک‌دفعه از هیچ بدید نمی‌آید. همیشه آثاری در گذشته وجود دارند که تاثیراتی از خودشان باقی می‌گذارند یا به ویژگی‌هایی می‌انجامند که در آثار گذشته می‌بینند و برخی جنبه‌های آن را حذف می‌کنند و برخی جنبه‌هایش را بسط می‌دهند و یک چیزان به وجود می‌آید. در نقاشی هم همین‌طور است. مثلا سزان نقاش امپرسیونیست بود و آنها در نقاشی به رنگ اهمیت زیادی می‌دهند و چندان به فرم اهمیتی نمی‌دهند. سزان به مرور در طول کارهایش تبدیل به رابطی میان امپرسیونیست‌ها و کوبیست‌ها شد و شروع کرد در نقاش‌هایش فرم را برجسته کرد و بعد کسانی مثل پیکاسو، براک و دیگران آمدند و حساب خودشان را کاملا جدا کردند و گفتند وجه غالب باید با فرم باشد و نه رنگ. آنها این را بسط دادند و نظریه‌پردازی کردند تا سرانجام به مکتب کوبیسم رسیدند.

روایت یک عاصی

شرق: دیدات اتریش در قرن بیستم چند نویسنده شاخص داشت که با آثارشان تاثیری مهم نه‌فقط در ادبیات آلمانی‌زبان، بلکه به‌طور کلی بر داستان‌نویسی پس از خود باقی گذاشتند. یوزف روت یکی از این نویسندگان به شمار می‌رود که همواره در پیرامون اثر از او به فارسی ترجمه شده است.

یوزف روت به‌جز نویسندگی به روزنامه‌نگاری هم پرداخته بود. او در سال ۱۸۹۴ در خانواده‌ای یهودی متولد شد. در دوران جوانی در دانشگاه وین فلسفه و ادبیات آلمانی خواند و در ۱۹۱۶ با پیوستن به نیروهای ارتش تحصیل را رها کرد. جنگ تجربه‌ای است که تاثیر زیادی بر روت گذاشت و رد این تجربه در برخی آثار او دیده می‌شود. روت هم به‌عنوان نویسنده و هم به‌عنوان روزنامه‌نگار، چهره مهمی به شمار می‌رفت و در هر دو عرصه شناخته‌شده بود. او در سال ۱۹۲۳ اولین رمانش به نام «تار عنکبوت» را نوشت؛ داستانی که البته هیچ‌گاه در قالب کتاب به چاپ نرسید. روت این رمان را به شکل پاورقی در روزنامه کارگر وین چاپ می‌کرد و بعدها آن را به لحاظ ادبی بی‌ارزش دانست. رمان بعدی او «حتل ساوی» نام دارد که در روزنامه فرانکفورتر منتشر می‌شد. «عصیان» سومین رمان یوزف روت است که به‌تازگی چاپ جدیدی از آن با ترجمه سیتا درویش‌عمران و کیوان غفاری در نشر بیدگل منتشر شده است. «عصیان» که به «پایسین مردم زندگی یک انسان و ذهنیت و مربوط است، این‌گونه آغاز می‌شود: «کمپ بیمارستان صحرایی شماره ۲۴ در حومه شهر قرار داشت. آدم سالم و سرحال فاصله اخیرن ایستگاه تراموا تا بیمارستان را در نیم‌ساعت طی می‌کرد. تراموا به طرف دنا می‌رفت. به طرف شهر و زندگی، اما بیماران بیمارستان صحرایی شماره ۲۴ قادر نبودند خود را به ایستگاه تراموا برسانند. آنها نابینا یا فلج بودند و می‌لنگیدند. ستون‌فقرات‌شان خردخجم شده بود یا قطع عضو شده بودند یا منتظر عمل قطع عضو بودند. جنگ را خیلی وقت پیش پشت سر گذاشته بودند؛ آموزش نظامی، گروهبان، سروان، گروهان خفتش، وعاط ارتش، تولید قیصر، بغلاوی، سنگر و حمله همه را فراموش کرده بودند. جنگ بین آنها و دشمن دیگر تمام شده بود». منتقدان «عصیان» را روایتی دانسته‌اند که از منطق اروپایی و سرراست قصه بریان پیروی می‌کند و او را یکی از زوایای جهارگوشی می‌دانند که رئوس دیگرش نام‌های بزرگی مانند کافکا، موزیل و توماس هستند.

آندریاس یوم، شخصیت اصلی «عصیان»، کهنه‌سربازی بازگشته از جنگ جهانی اول است که یک پایش را در جنگ از دست داده و چیزی جز تنان نظامی برایش باقی نمانده است. او که نوازنده‌ای خیابانی است به کفت‌وکوبی دغدغه‌مند. متعهدانه و همدلانه؛ کفت‌وکوبی که در عین بررسی جنبه‌های اخلاقی و اجتماعی جبهه‌دارشدن، پذیرای عمق و پیچیدگی این میل انسانی هم باشد، میل به خلق فرزندی که امتداد جسم و جان و خیال ماست. در نهایت، صورت چنین کفت‌وکوبی محدود به برنگاه خاص نیست و فارغ از اینکه در آستانه تصمیم‌گیری ایستاده‌ایم یا آن را دعوا و مرافعه‌ای تمام رخ نمی‌داد. همه اعضای خانواده شبیه هم بودند، با یک جور بی‌اعتنایی مسالمت‌آمیز و جهان‌بینی مشابه. نگرش سیاسی مشابه، سلیقه خشبی مشابه و همین‌طور در تحقیر سلیقه رایج یا پیروی از آن با هم دو نمی‌زدند».

«فابیان» عنوان یکی دیگر از داستان‌هایی است که به‌تازگی با ترجمه ژرار انکشتری در نشر بیدگل بازچاپ شده است. «فابیان» از آثار شاخص ایزک بَسَنگر است که نخستین بار در سال ۱۹۳۱ منتشر شد و در آن تصویر زنده‌ای از زندگی در برلین معاصر به دست داده شده است. کسنتر در رمانش نقدی تندتیز از جناح راست و اخلاقیات آن روزگار را موهن و غیراخلاقی نشان داده و از سوی دیگر، تصویری هجوآمیز از سنت‌های آلمانی به دست آمده است. ایرش کسنتر، نویسنده، شاعر و طنزپرداز آلمانی بود که در سال ۱۸۹۹ در درسدن متولد شد. کسنتر ادبی با درون‌مایه‌های مشخوطبغی و نقد اجتماعی شناخته می‌شود. کسنتر با تأثر از دیدات کودکان، به‌ویژه «امیل و کارآگاهان» نیز می‌شناسند. او در سال ۱۹۶۰ همراه بدین‌المللی حاس کریستین اندرسن را دریافت کرد و در طول عمرش شش بار نامزد دریافت جایزه نوبل ادبیات شده بود. به پیوست رمان، مقدمه ارزشمند لری‌نیوبنکتون بر ترجمه انگلیسی اثر هم به فارسی برگردانده شده است. او در بخشی از متنش نوشته که اگرچه ارزش کسنتر کمونیسم را هم نفی کرده بود، اما رویزنامه کمونیستی «برچم سرخ» را نیز هم آورده بود. «فابیان» نه‌تنها در دوره انتشارش، بلکه همچنان محل بحث و جدال‌های زیادی است و این نشانه‌ای از زنده‌بودن این اثر است. مترجم انگلیسی اثر نوشته که «فابیان» بیش‌ازپیش جایگاه ویژه را به‌عنوان یکی از رمان‌های کلیدی جمهوری وایمار پیدا کرده و ارزش ادبی آن نسبت به گذشته دقیق و ظاهرآنه‌ای از حال‌وهوای سال‌های اختشارش نشان می‌دهد. او با قیاس این رمان با رمان‌های شاخص دیگری که می‌توان شباهت‌هایی میان آنها یافت، نوشته: «بقینا همه‌ آثاری که بازتاب میان امپریسونیست‌ها و کوبیست‌ها، برای مثال کوچه‌ادو تولماس مان یا مرثیه‌های دوئینو اثر ریلکه. اما این آثار (در مقام دستاوردهای برجسته ادبی مدرنیسم متعالی) با جامعه‌ای که آنها را پدید آورده، پیوندهای غریب‌ستیزبرتر و ضمنی‌تری دارند. حتی ایرای به یوگی برشت یا برلین میدان الکساندر آلفرد دوبلین نیز موفق نمی‌شوند به‌خوبی رمان کسنتر برلین سال‌های جنون‌آمیز قبل از ۱۹۳۳ را چنین ملموس و بی‌واسطه به تصویر بکشند. شباهت‌های با کتاب‌های برلین کریستوفر ایشروود وجود دارد. ولی رمان کسنتر زودتر از آنها منتشر شد و داستان خود را از زاویه یک خودی روایت می‌کند. علاوه‌براین، کسنتر -به‌عنوان حدی متینی و کنایه‌آمیز لیبرال‌دموکراسی‌ای که به شکلی غم‌انگیز محکوم بود به نابودی- بیان بی‌واسطه و مستقیمی دارد که نویسندگان دیگر، و شاید بزرگ‌تر، از آن برمی‌آیند.

عصیان
یوزف روت
ترجمه سیتا درویش‌عمران، کیوان غفاری
نشر بیدگل

مرور

کندوکاوی در تجربه فرزندآوری

شرق: در سال‌های اخیر و به‌خصوص با کاهش جمعیت در برخی از کشورها، بحث‌های مختلفی درباره تجربه فرزندآوری منتشر شده و برخی از این مباحث تاملات فلسفی پیرامون این تجربه هستند. یکی از این آثار با عنوان «تاملی بر فرزندآوری» نوشته مارا فان دولوخت اخیرا با ترجمه مریم خدادادی در نشر بیدگل منتشر شده است. این کتاب با عنوان فرعی نعنا و مسئولیت‌های بچه‌دارشدن، در پنج بخش با این عناوین نوشته شده است: استدلال‌ها، اقلیم، رویاها، انکیزه‌ها و گزینه‌های دیگر.

نویسنده کتاب معتقد است فرزندآوری مسئله‌ای است که معمولا آن را اشتباه برداشت می‌کنند. بد منتقلش می‌کنند و از همه مهم‌تر آنکه آن را کهاهمیت به شمار می‌آورند. بر این اساس او سعی کرده نکات و تاملاتش را درباره این تجربه در قالب این کتاب مطرح کند.

مارا فان دولوخت، فیلسوف و مدرس دانشگاه سنت‌اندروز در اسکاتلند است. حوزه پژوهش او فلسفه اخلاق، تاریخ اندیشه مدرن و فلسفه رنج است. او در آثارش به پرسش‌های بنیادین درباره زندگی، رنج، امید و مسئولیت انسان پرداخته است. فان دولوخت با بهره‌گیری از رویکردی تلفیقی میان فلسفه تاریخی و دغدغه‌های معاصر، جایگاهی متمایز در میان فیلسوفان نسل جدید یافته و آثارش به‌عنوان مناظره تلاشی جدی برای بازاندیشی در مفاهیمی همچون رنج، آفرینش و امید، مورد توجه قرار گرفته است.

او در کتاب «تاملاتی بر فرزندآوری» می‌کوید خلق یک موجود دیگر، یکی از آشناترین و غریزی‌ترین جنبه‌های زندگی ما و درعین‌حال از پیچیده‌ترین و البته خصوصی‌ترین کنش‌هایمان است. سرشار از عشق و امید و درعین‌حال قربن بیم و تردید. اما جدا از اینکه بخواهیم بچه داشته باشیم یا نه، فارغ از میـل و تصمیم‌مان در این‌باره، به دنیا آوردن یک موجود تازه چه معنایی دارد؟ در جهانی مملو از بی‌ثباتی، جهانی با انواع و اقسام بحران‌های اجتماعی، سیاسی و زیست‌محیطی، تصمیم‌گیری برای بچه‌دارشدن به چه معناست؟ اینکه ما دنیا آوردن یک کودک به لحاظ اخلاقی، فلسفی و عاطفی چه ثمرات و پیامدهایی دارد؟ آیا می‌شود به ثبات از موجودی دیگر درباره فرد و قرارن زندگی‌شدن تصمیم گرفت؟

مارا فان دولوخت در این کتاب به مسراغ این سؤال‌های اساسی می‌رود و با تکیه بر فلسفه، اقلیم، علم، ادبیات و تاملات شخصی‌اش با دیدی بی‌طرفانه و بیانی صادقانه معنای بچه‌دارشدن را به بحث می‌گذارد. کتاب پیش از آنکه در پی قضاوت‌کردن یا طرح جواب‌های قطعی باشد، دعوتی است به کفت‌وکویی دغدغه‌مند. متعهدانه و همدلانه؛ کفت‌وکویی که در عین بررسی جنبه‌های اخلاقی و اجتماعی بچه‌دارشدن، پذیرای عمق و پیچیدگی این میل انسانی هم باشد، میل به خلق فرزندی که امتداد جسم و جان و خیال ماست. در نهایت، صورت چنین کفت‌وکویی محدود به برنگاه خاص نیست و فارغ از اینکه در آستانه تصمیم‌گیری ایستاده‌ایم یا آن را دعوا و مرافعه‌ای تمام رخ نمی‌داد. همه اعضای خانواده شبیه هم بودند، با یک جور بی‌اعتنایی مسالمت‌آمیز و جهان‌بینی مشابه. نگرش سیاسی مشابه، سلیقه خشبی مشابه و همین‌طور در تحقیر سلیقه رایج یا پیروی از آن با هم دو نمی‌زدند».

تاملی بر فرزندآوری
مارا فان دولوخت
ترجمه مریم خدادادی
نشر بیدگل

روایت یک عاصی

شرق: دیدات اتریش در قرن بیستم چند نویسنده شاخص داشت که با آثارشان تاثیری مهم نه‌فقط در ادبیات آلمانی‌زبان، بلکه به‌طور کلی بر داستان‌نویسی پس از خود باقی گذاشتند. یوزف روت یکی از این نویسندگان به شمار می‌رود که همواره در پیرامون اثر از او به فارسی ترجمه شده است.

یوزف روت به‌جز نویسندگی به روزنامه‌نگاری هم پرداخته بود. او در سال ۱۸۹۴ در خانواده‌ای یهودی متولد شد. در دوران جوانی در دانشگاه وین فلسفه و ادبیات آلمانی خواند و در ۱۹۱۶ با پیوستن به نیروهای ارتش تحصیل را رها کرد. جنگ تجربه‌ای است که تاثیر زیادی بر روت گذاشت و رد این تجربه در برخی آثار او دیده می‌شود. روت هم به‌عنوان نویسنده و هم به‌عنوان روزنامه‌نگار، چهره مهمی به شمار می‌رفت و در هر دو عرصه شناخته‌شده بود. او در سال ۱۹۲۳ اولین رمانش به نام «تار عنکبوت» را نوشت؛ داستانی که البته هیچ‌گاه در قالب کتاب به چاپ نرسید. روت این رمان را به شکل پاورقی در روزنامه کارگر وین چاپ می‌کرد و بعدها آن را به لحاظ ادبی بی‌ارزش دانست. رمان بعدی او «حتل ساوی» نام دارد که در روزنامه فرانکفورتر منتشر می‌شد. «عصیان» سومین رمان یوزف روت است که به‌تازگی چاپ جدیدی از آن با ترجمه سیتا درویش‌عمران و کیوان غفاری در نشر بیدگل منتشر شده است. «عصیان» که به «پایسین مردم زندگی یک انسان و ذهنیت و مربوط است، این‌گونه آغاز می‌شود: «کمپ بیمارستان صحرایی شماره ۲۴ در حومه شهر قرار داشت. آدم سالم و سرحال فاصله اخیرن ایستگاه تراموا تا بیمارستان را در نیم‌ساعت طی می‌کرد. تراموا به طرف دنا می‌رفت. به طرف شهر و زندگی، اما بیماران بیمارستان صحرایی شماره ۲۴ قادر نبودند خود را به ایستگاه تراموا برسانند. آنها نابینا یا فلج بودند و می‌لنگیدند. ستون‌فقرات‌شان خردخجم شده بود یا قطع عضو شده بودند یا منتظر عمل قطع عضو بودند. جنگ را خیلی وقت پیش پشت سر گذاشته بودند؛ آموزش نظامی، گروهبان، سروان، گروهان خفتش، وعاط ارتش، تولید قیصر، بغلاوی، سنگر و حمله همه را فراموش کرده بودند. جنگ بین آنها و دشمن دیگر تمام شده بود». منتقدان «عصیان» را روایتی دانسته‌اند که از منطق اروپایی و سرراست قصه بریان پیروی می‌کند و او را یکی از زوایای چهارگوشی می‌دانند که رئوس دیگرش نام‌های بزرگی مانند کافکا، موزیل و توماس هستند.

آندریاس یوم، شخصیت اصلی «عصیان»، کهنه‌سربازی بازگشته از جنگ جهانی اول است که یک پایش را در جنگ از دست داده و چیزی جز تنان نظامی برایش باقی نمانده است. او که نوازنده‌ای خیابانی است به کفت‌وکویی دغدغه‌مند. متعهدانه و همدلانه؛ کفت‌وکویی که در عین بررسی جنبه‌های اخلاقی و اجتماعی بچه‌دارشدن، پذیرای عمق و پیچیدگی این میل انسانی هم باشد، میل به خلق فرزندی که امتداد جسم و جان و خیال ماست. در نهایت، صورت چنین کفت‌وکویی محدود به برنگاه خاص نیست و فارغ از اینکه در آستانه تصمیم‌گیری ایستاده‌ایم یا آن را دعوا و مرافعه‌ای تمام رخ نمی‌داد. همه اعضای خانواده شبیه هم بودند، با یک جور بی‌اعتنایی مسالمت‌آمیز و جهان‌بینی مشابه. نگرش سیاسی مشابه، سلیقه خشبی مشابه و همین‌طور در تحقیر سلیقه رایج یا پیروی از آن با هم دو نمی‌زدند».

عصیان
یوزف روت
ترجمه سیتا درویش‌عمران، کیوان غفاری
نشر بیدگل

کوبیک ژانری است که به همت نویسندگانش توانست خودش را مدام به‌روزرسانی کند و از خیلی از دستاوردهای جدید علمی استفاده کرد حتی از نظریه‌های فروید استفاده کرد. حتی هراس‌هایی که از دوران تاریکی بیرون می‌آمد بدل شد به هراس‌های انسان در جهان امروز

«هزار و یک شب» حتی پیچیدگی‌های ساختاری هم دارد و می‌تواند دستمایه قرار بگیرد. قصه‌های تودرتوی «هزار و یک شب» ساختاری عجیب دارد و این حاصل خلاقیت جمعی است و معلوم نیست چه کسی این را خلق کرده است. «هزار و یک شب» ارجمله آثاری است که مس علاقه زیادی به آن دارم و به نظرم می‌تواند خیلی الهام‌بخش هم باشد و حساب این کتاب کمی جداست. البته بیشتر هم به‌عنوان متن عربی شناخته می‌شود اما همان‌طور که اشاره شد معلوم نیست چه کسانی آن را نوشته‌اند.

در طول چند دهه‌ای که به ترجمه مشغول بوده‌اید، دست‌کم در چهار مورد به سراغ ترجمه رمان‌ها و داستان‌هایی رفته‌اید که هر یک به شکلی سرآغاز یک ژانر یا مکتب ادبی به شمار می‌روند. «قلعه اوترانتو»، «قلمرو این عالم»، «پیراه» و «نادیا» این چهار رمان هستند که هر یک در تاریخ ادبیات جایگاهی ویژه دارند. آیا علاقه شخصی‌تان به این ژانرها سبب شد این آثار را برای ترجمه انتخاب کنید یا صورت ترجمه این رمان‌ها باعث شد به سراغ‌شان بروید؟

از زمانی که تصمیم به ترجمه گرفتم همیشه این فکر را داشتم کتابی را ترجمه کنم که جایش خالی باشد و احساس کنم انتشارش به فارسی ضرورت دارد. هر چهار رمانی که اشاره کردید جریان‌ساز بوده‌اند. برخی از رمان‌ها ارزشمندند و برخی دیگر حتا ژانر اهمیت‌اند. از میان این چهار رمان، «قلمرو این عالم» رمان مهمی است و اگر بخواهیم اهمیتش را با ارزشش مقایسه کنیم می‌بینیم که اهمیتش مبی‌جربد. آلخو کارپانتیه یک دوره‌ای سوررئالیست بود و از حلقه نزدیکان آندره برتون هم به شمار می‌رفت. بعد اختلاف‌نظرهایی پیدا کرد و نگاهی به ادبیات آمریکای لاتین انداخت و دید اهم شکفت‌انگیزی که سوررئالیست‌ها در پی آن هستند و به صورت تصنعی دنبالش می‌گردند. در حقیقت به صورت فطری در فرهنگ و تاریخ و باورهای حماسی-اسطوره‌ای آمریکای لاتین وجود دارد. آن موقع هنوز واژه رئالیسم جادویی هم مطرح نشده بود و کارپانتیه از واقعیت شگفت‌انگیز صحبت می‌کند و می‌گوید آنچه سوررئالیست‌ها دنبالش هستند به شکلی اصیل در فرهنگ آمریکای لاتین وجود دارد. مقدمه‌ای که او برای کتاب «قلمرو این عالم» نوشت، به‌مثابه مانیفست